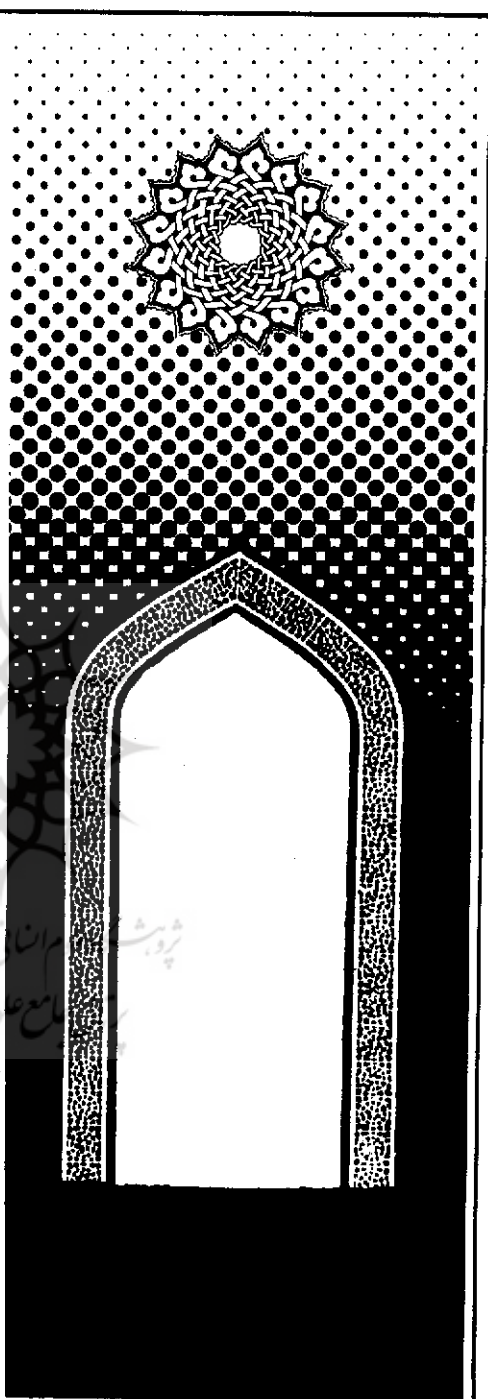


رضا مختاری



پژوهشی پیرامون
یک حدیث
معروف

روی عن النبی صلی الله علیه وآله:
«إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ
كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا»

درضمن مطالعه یکی از کتابهای مرحوم آیه الله شهید مطهری به این مطلب برخورد کردم که ایشان در مورد این حدیث فرموده اند: «قبل از اینکه تحقیق بکنم باور نمی کردم که رسول اکرم صلی الله علیه وآله یک همچو جمله ای را فرموده باشد باز هم تحقیق کردم در تحقیق معلوم شد: اما در طرق شیعه که اساساً این حدیث نیامده است ... بعد با کمک یکی از دوستان بالأخره در سنن ابی داود پیدا کردیم... در بعضی کتب دیگر حدیث اهل تسنن هم هست ... از نظر سند، آن کسی که از رسول اکرم (ص) این حدیث را نقل کرده ابوهریره، همان وضاع و کذاب معروف است...»^۱

گفتار این متفکر بزرگ و استاد شهید راهنمای بنده در تدوین این مقاله (که پژوهشی است پیرامون ناقلان این حدیث و نیز تطبیق متن و مضمون آن با خارج و واقع) بوده است. در آغاز بحث نظری داریم به کتابهایی از شیعه و سنی که این روایت را نقل کرده و یا اشارتی بدان داشته اند:

الف - از علمای شیعه (رضوان الله علیهم):

۱ - شیخ بهائی (ره) در کشکول (ج ۲ / ۱۴۱) این روایت را بدینصورت از کتاب «شرح مشکاة» فاضل طیبی نقل می کند: ... عن رسول الله (ص): ان الله یبعث لهذه الامة علی رأس کل مائة سنة من یجدد لها دینها. (رواه ابوداود)

همچنین ایشان در کتاب «وجیزه» (ص ۱۷) درباره مرحوم کلینی می نویسند:

«به سبب جلالت شأن او، عده ای از علمای عامه، مانند ابن اثیر در کتاب «جامع الاصول» وی را از مجددین مذهب امامیه، در اول قرن چهارم شمرده اند...»

(۱) ده گفتار ص ۱۱۴.



۲ - مرحوم سید علیخان کبیر در کتاب «سُلافة العصر» در بخش شرح حال شیخ بهائی (ره) اشارتی به این حدیث دارد، آنجا که می گوید: فهو علامة البشر ومجدد دین الاُمة علی رأس القرن الحاديعشر الیه انتهت ریاسة المذهب والملة وبه قامت قواطع البراهین والادلة... (بحار الانوار ج ۱۰۶/۱۰۸ چاپ بیروت)

۳ - مرحوم میرزا عبدالله افندی، صاحب کتاب ارزشمند «ریاض العلماء» در آن کتاب (ج ۴/۲۰) از «جامع الاصول» ابن اثیر نقل می کند که سید مرتضی (ره) مروج مذهب امامیه در اول قرن پنجم می باشد.

۴ - مرحوم علامه بحر العلوم در کتاب رجال خویش (ج ۳/۱۲۷ - ۱۲۳ و ۳۳۰) این حدیث را، با شرح و توضیح از «جامع الاصول» ابن اثیر جَزَری و «شرح مشکاة» طیبی نقل می کند.

۵ و ۷ - ابوعلی در منتهی المقال، و وحید بهبهانی در تعلیقه اش بر «منهج المقال» استرآبادی و محقق تُسْتَری در کتاب «مقابس» (ص ۶ و ۷) به نقل از ابن اثیر، اشارتی به این حدیث دارند.

۸ - شیخ یوسف بحرانی (ره) صاحب الحدائق الناضرة در کتاب «لؤلؤة البحرين» (ص ۳۹۲)، این مطلب را از وجیزه مرحوم شیخ بهائی و غیر از آن نقل می کند.

۹ - روضات الجنات (ج ۶/۱۰۹) به نقل از طیبی و جَزَری، این حدیث را با شرح و بسط آورده، و در (ج ۲/۹۴) اشاره ای به آن کرده است.

۱۰ - محدث متبوع، حاج میرزا حسین نوری (ره) در خاتمة مستدرک الوسائل، (ج ۳/۵۴۱ و ۵۲۷) این روایت را، به نقل از رجال بحر العلوم (ره) آورده و در (ج ۳/۵۱۶) اشاره ای به آن دارد.

۱۱ و ۱۲ - مرحوم مامقانی (ره) در «تنقیح المقال» (ج ۳/۲۰۲) و محدث قمی (ره) در «الکنى واللقاب» (ج ۳/۱۲۰ - ۱۲۱) این حدیث را با مختصر توضیحی، با واسطه، از جَزَری نقل کرده اند. همچنین در



سفينة البحار (ج ۱ / ۳۳۴) اشاره ای به آن شده است.

۱۳ - عالم بزرگوار، مرحوم سید شرف الدین، صاحب «المراجعات»
و آثار ارزنده دیگر (در مقدمه تأسیس الشيعة ص ۵) پس از نقل این حدیث
از جامع الاصول و صحیح ابی داوود می گوید: «بنابر این مجدد دین در
رأس قرن چهاردهم، میرزای بزرگ شیرازی است».

و نیز در بسیاری از کتابهای دیگر، این روایت از منابعی که در
بالا ذکر شد آمده، یا بدان اشارتی رفته است از جمله، ریحانة الادب
(ج ۵/ ۷۹) و (ج ۴/ ۱۸۴)، منتخب التواریخ (ص ۹۷ - ۹۰)، شهداء الفضيلة
(ص ۳۰۸)، کتاب شرح زندگانی وحید بهبهانی (ص ۱۵۲ - ۱۵۵ - چاپ
اول)، فردوس التواریخ و ریاض الجنة به نقل کتاب وحید بهبهانی، کتاب
تقریرات اصول شهابی (ص ۴۱ و ص ۵۰ پانویشت)، انتصار مرحوم سید
مرتضی (مقدمه ص ۳۵ - ۳۴) و زندگینامه علامه مجلسی (ج ۱/ ۲۶۶ -
۲۶۴ لمعة دمشقیة (ج ۵/ ۲۹۰)، قصص العلماء (ص ۲۰۴ و ص ۳۹۷)، شیخ آقا
بزرگ (ص ۶۰ - ۵۸) و اصول کافی (مقدمه ۲۱) و مقدمه بهجة الامال
علیاری و نقباء البشر (ج ۱/ ۴۴۰ پاورقی) و هدیة الاحباب (ص ۲۴۷
چاپ امیرکبیر) و مشاهیر دانشمندان اسلام (ج ۴ ص ۱۴۱) و اعیان الشيعة
(ج ۸/ ۲۱۵ و ج ۹/ ۱۸۲ و ج ۱۰/ ۹۹، چاپ ده جلدی) و فوائد
الرضویة (ص ۶۵۸ و ۴۰۴ و ۵۰۲) و الکرام البررة (ج ۱/ ۱۷۲) و معجم
رجال الحدیث (ج ۱۴/ ۲۱۰) و قاموس الرجال (ج ۸/ ۴۳۹) از آنچه گفتیم معلوم
شد که منبع و مدرک علمای شیعه در این حدیث، صحیح ابی داوود و
جامع الاصول ابن اثیر و شرح مشکاة طیبی است.

ب از علمای عامه:

بسیاری از دانشمندان اهل تسنن، این حدیث را نقل کرده اند و در
میان آنان، شهرت فراوانی دارد، و در این باره، ابیات و اشعاری
سروده اند، از جمله سیوطی (متوفای سال ۹۱۱ هـ ق) می گوید:
لقد اتی فی خیر مشتهر رواه کل عالم معتبر



متأ عليها عالم ابتد
دين الهدى لانه مجتهد
يُشار بالعلم الى مقامه
وينصر السنة في كلامه
بانه في رأس كل مائة
يبعث ربنا لهدي الامة
والشرط في ذلك ان تمضي المائة
وهو على حياته بين الفئة
وان يكون جامعا لكل فنّ

سيوطي در اين قصيده مجددین را - به نظر خودش - برشمرده،
و خویشان را مجدد دين در اول قرن دهم دانسته و می گوید:
وهذه تاسعة المئين قد آتت ولا يخلف ما الهادي وعد
وقد رجوت أنتي المجدد فيها بفضل الله ليس يجحد...^۱
و بطوری این موضوع را، مسلم تلقی کرده است که در ابتدای کتاب
«الجامع الصغير» خود می گوید:

«الحمد لله الذي بعث على رأس كل مائة سنة من يُجدد لهذه الأمة امر
دينها واقام في كل عصر من يحوط هذه الملة بتشيد اركانها وتأييد سُنَّها
وتبنيها»

اینک مدارک روایت از کتب عامه:

۱ - سنن ابی داود - کتاب الملاحم - (ج ۴/ ۱۰۹ - چاپ چهارجلدی) و
(ج ۲/ ۲۰۹ - چاپ دوجلدی): حدثنا سليمان بن داود المهري، اخبرنا ابن
وهب، اخبرني سعيد بن ابي ايوب، عن شراحيل بن يزيد المعافري، عن
ابي علقمة، عن ابي هريرة فيما اعلم^۲ عن رسول الله (ص) قال: ان الله
يبعث لهذه الامة على رأس كل مائة سنة من يجدد لها دينها».

۲ - «جامع الاصول» ابن اثير (ج ۱۲/ ۶۳) حديث شماره ۸۸۴۱:

ابوهريرة: ان رسول الله (ص) قال: ان الله يبعث لهذه الامة على رأس
كل مائة سنة من يجدد لها دينها. اخرجه ابو داود.



(۱) كتاب فيض القدير، ج ۲ ص ۲۸۲.

(۲) شيخ بهائى (ره) در (كشكول ج ۲/ ۱۴۰) در توضیح این جمله می نویسد: «ای فی جمله
ما اعلم، يجوز بضم الميم حكاية عن قول ابي هريرة، وفتحها ماضيا من الاعلام حكاية عن فعله».

۳- المستدرک علی الصحیحین نوشته حاکم نیشابوری (ج ۴/ ۵۲۲ - چاپ بیروت):

حدثنا ابوالعباس، حدثنا الربیع بن سلیمان بن کامل المرادی، حدثنا عبدالله ابن وهب اخبرنی سعید بن ابی ایوب عن شرحبیل [شراحیل؟] ابن یزید عن ابی علقمة، عن ابی هريرة ولا اعلمه الا عن رسول الله (ص): ان الله يبعث الى هذه الامة على رأس كل مائة سنة من يجدد لها دينها.

ذهبی نیز در «تلخیص المستدرک» این روایت را نقل کرده که در حاشیه همان صفحه مستدرک، مسطور است.

۴- سیوطی در «الجامع الصغير» (ص ۷۴) در حرف همزه، از سنن ابی داوود و مستدرک حاکم و کتاب «معرفی» بیهقی این روایت را آورده و می گوید: همه از قول ابی هريرة، نقل کرده اند.

در برخی کتابهای دیگر، از جمله «السراج المنیر» شرح جامع الصغير سیوطی (ج ۱/ ۴۱۱ - چاپ مصر) نیز آمده است^۱ همچنین، المعجم المفهرس لالفاظ حدیث النبوی (ج ۱/ ۳۲۴) و مفتاح کنوز السنة (ص ۱۹۸) از صحیح ابی داوود، نقل کرده اند و چنانکه مشاهده می شود سیوطی و ابن اثیر، از ابی داوود روایت کرده اند و حاکم گرچه از سنن ابی داوود دنیاورده، ولی رجال حدیث در مستدرک و سنن ابی داوود از ابن وهب تا ابوهريرة، مشترک و متحدند و معلوم می شود که یک حدیث بیشتر نیست و قبلاً در کلام شیخ بهائی گذشت که طیبی هم از ابی داوود نقل کرده است.

بنابراین منبع اصلی این حدیث، سنن ابی داوود است و چنانکه ملاحظه می شود، ناقل اول، ابوهريرة می باشد و دیدیم که سیوطی نیز تصریح کرد که همه از ابوهريرة، نقل کرده اند.

(۱) نگاه کنید به رجال بحر العلوم ج ۳/ ۱۲۳ - ۱۲۷ باورقی.



از آنچه یاد شد معلوم می شود که این حدیث از طریق شیعه، ابداً نقل نشده و الاً شخصیت‌هایی مانند مرحوم محدث نوری و محدث قمی که از نظر تتبع در احادیث کم نظیرند، نقل می کردند، و در اینجا - با توجه به اینکه این همه عالم شیعی که این روایت را از کتب عامه نقل کرده اند، در آثار شیعه بدان برنخورده اند - باید گفت: «عدم الوجدان يدل علی عدم الوجود».

بررسی سند این حدیث

اکنون، حدیث را از نظر سند و سپس از لحاظ تطبیق آن با واقع و تاریخ، بررسی می کنیم.

سند این حدیث، بنظر بیشتر علمای عامه صحیح است. چنانکه مرحوم سید شرف الدین^۱ و سیوطی (جامع الصغیر/ ۷۴) و برخی دیگر^۲ به این موضوع تصریح کرده اند ولی خبری که تنها راویش، ابی هریره است، چگونه می تواند واقعاً صحیح باشد؟.

ما در اینجا به معرفی شخصیت ابوهریره اکتفا کرده و نیازی نمی بینیم که بقیه رجال حدیث را از نظر وثاقت بررسی کنیم زیرا وجود او در سند برای بی اعتبار بودن حدیث کافی است.

ابوهریره، راوی این حدیث را بشناسیم:^۳

بحث پیرامون ابوهریره و معرفی او و احادیثش بسیار است و برخی از دانشمندان بزرگ در این زمینه، جداگانه کتاب نوشته اند^۴ بنابراین

(۱) ایشان فرموده اند: بسند صحیح عند القوم (مقدمه تأسیس الشیعة ص ۵ - ۶ پاورقی).

(۲) نگاه کنید به «فیض القدر» ج ۲/ ۲۸۱ - ۲۸۲ و رجال بحر العلوم (ج ۳/ ۱۲۳ - ۱۲۵).

(۳) قابل توجه است مطالبی که درباره ابوهریره آورده ایم از کتابهای دانشمندان اهل سنت، انتخاب شده است.

(۴) مانند مرحوم سید شرف الدین که اثری ارزنده بنام «ابوهریره» از خود باقی گذاشته، و نیز یکی از علمای حق جوی برادران اهل تسنن که کتاب نفیس «شیخ المضیرة ابوهریره» را به رشته تألیف در آورده اند.



بررسی همه جوانب زندگی و روایات وی، در خور این مقاله کوتاه نمی باشد و ما به اشاره ای کوتاه، ونظری گذرا، اکتفا می کنیم.

در نام ونسب ابوهریره، اختلاف است، و کلمه: «ابوهریره» کنیه وی میباشد، نوشته اند که وی گربه کوچکی داشت که معمولاً دنبالش بود، روزی پیامبر اکرم (ص) او را دید، که گربه اش را در آستین جامه خود جای داده و به همراه دارد، و به او فرمود: «یا ابا هریره»، و وی پس از آن به ابوهریره، مشهور شد.^۱

او در سال هفتم هجرت پس از فتح خیبر در حالی که بیش از سی سال از عمرش می گذشت، اسلام آورد و در سال ۵۷ یا ۵۸ یا ۵۹ هجری در حدود هشتادسالگی درگذشت و در مدینه در بقیع دفن شد^۲ وی تا آخر عمر بی سواد بود و قدرت خواندن ونوشتن نداشت.

از او نقل کرده اند که گفته است من مرد فقیری بودم و برای رفع فقر و گرسنگی و پرکردن شکم مسلمان شدم!^۳

بنابراین او تنها سه سال، با حالت مسلمانی پیامبر را درک کرده، و تازه در تمام این مدت هم مصاحب و همراه پیامبر اسلام (ص) نبوده و همچنانکه مؤلف کتاب «شیخ المضیره» (ص ۶۸ و ۱۲۴) واضواء علی السنة المحمدية / ۲۰۰ (اثبات کرده، بیش از یک سال و ۹ ماه، مصاحبت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را درک نکرده است.^۴

با اینهمه، هیچیک از صحابه به اندازه وی از پیغمبر اکرم (ص) حدیث نقل نکرده اند.

(۱) شیخ المضیره / ۴۳ هریره، مصفره (یعنی گربه)، است.

(۲) همان مدرک / ۳۹، ۴۵، ۲۶۳، ۲۶۴، و مقدمه مرآة المعقول ج ۱ / ۳۶، واضواء علی السنة المحمدية / ۲۱۸.

(۳) فتح الباری ج ۱۳ / ۲۷۱-۲۷۲. به نقل شیخ المضیره ص ۴۸. واضواء علی السنة المحمدية ص ۱۹۷.

(۴) بنابراین آنچه در بخش اعلام «المنجد» (چاپ هشتم ص ۱۹) آمده، مبنی بر اینکه ابوهریره مدتی طولانی ملازم پیامبر بوده (لازم النبی مدة طویلة) صحیح نمی باشد.



«کثرت روایت او، مردم را نسبت به منقولاتش به شک می انداخت و برخی اوقات از او سؤال می کردند ای ابوهریره! این جمله را هم از رسول خدا (ص) شنیدی؟ و وی مجبور می شد حقیقتی را که تکیه گاه او بود افشا کند و اظهار نماید، لذا می گفت: «نه این از کیسه ابوهریره است».^۱

همچنین از او نقل شده که گفته است: «حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ خَمْسَةَ أَجْرِيَةَ فَأَخْرَجْتُ مِنْهَا جَرَاتَيْنِ وَلَوْ أَخْرَجْتُ الثَّالِثَ لَرَجُمْتُنِي بِالْحِجَارَةِ».
- از پیامبر پنج انبان حدیث حفظ کرده ام و دوتا از آنها را برای مردم گفته ام و اگر سومی را هم اظهار کنم، سنگبارانم خواهید کرد.
و نیز می گفته است: «رَبِّ كَيْسٍ عِنْدَ أَبِي هُرَيْرَةَ لَمْ يَفْتَحْهُ».^۲
چه بسیار کیسه های حدیث نزد ابوهریره می باشد که آنها را نگشوده است.

از این رو بسیاری از دانشمندان عامه نیز، احادیث او را نپذیرفته و مطرود می دانند و بعضی از آنها گفته اند:

«ابوهریره مدخول عند شیوخنا غیر قرضی الروایة»

حتی از ابوحنیفه نقل شده که گفته است: صحابه همه عادلند مگر چند نفر، از جمله ابوهریره و انس بن مالک.^۳

ابوهریره بخاطر مال و ریاست دنیا و جهات دیگر، یکی از اعضای دستگاه جعل حدیث معاویه، علیه مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام گردیده، و عضو مهم هیئت «حدیث سازی» شد^۴ و روایات فراوانی در مذمت حضرت علی (ع) از قول پیامبر (ص) جعل کرد، که از آن جمله

(۱) صحیح بخاری ج ۷، کتاب النفقات باب ۱ به نقل «سیری در صحیحین» ج ۱/۷۹.

(۲) شیخ المصیبره/۲۲۱.

(۳) شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج ۱/۳۶۰ - چاپ چهارجلدی. و «اضواء علی السنة المحمّدية»/۲۰۶.

(۴) مأخذ سابق ج ۱/۳۵۸ چاپ چهارجلدی.



است این روایت^۱:

ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد: در سال صلح حضرت امام حسن (ع) هنگامی که ابوهریره، همراه معاویه به عراق آمد به مسجد کوفه وارد شد و وقتی که مشاهده کرد افراد بسیاری به استقبال او آمده اند به دوزانو نشست و پس از آنکه چند مرتبه دستش را بر سر بی موی خود زد، گفت: ای مردم عراق! آیا می پندارید که من برخدا و رسول (ص) دروغ می بندم و خود را به آتش دوزخ گرفتار می کنم؟ سوگند بخدا از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: هر پیامبری را حرمی است و حرم من در مدینه ما بین کوه «غیر» تا کوه «ثور» است و هر کس در حرم حوادث خطرناک پدید آورد و آشوب براه اندازد، لعنت خدا و ملائکه و مردم بر او باد. و افزود: خدای را گواه می گیرم که علی در این حرم فتنه انداخت!!

هنگامی که گزارش این ماجرا به گوش معاویه رسید او را مورد احترام و اکرام قرار داد و حکومت مدینه را بدو سپرد.^۲ همین دانشمند بزرگ اهل تسنن از حضرت علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: «الایان اکذب الناس - اوقال اکذب الاحیاء - علی رسول الله (ص) ابوهریره الدوسی»^۳.

گذشته از ابوهریره، وضاعین حدیث بسیارند و چنانکه می دانیم جعل روایت، در میان اهل تسنن بازاری گرم داشته است و علامه توانمند و بزرگوار، محقق متتبع، مرحوم علامه امینی (ره) در کتاب بسیار ارزشمند «الغدیر»، تحت عنوان «سلسله الکذابین والوضاعین» حدود ۷۰۰ تن از آنان را نام برده است.^۴



(۱) در پایان جلد سوم کتاب «نقش عایشه در تاریخ اسلام» توضیحات ارزنده ای، پیرامون مجموع بودن این حدیث، و تلاشی که برخی برای تصحیح آن کرده اند، آمده است.

(۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱/ ۳۵۹ چاپ چهارجلدی.

(۳) همان مدرک ج ۱/ ۳۶۰، نیز نگاه کنید به ایضاح ابن شاذان/ ۲۹۹.

(۴) الغدیر ج ۵/ ۲۷۵ - ۲۰۹.

بررسی مضمون روایت

گرچه با روشن شدن وضع سند، نیازی نیست که به بررسی مضمون آن بپردازیم، ولی برای تکمیل بحث، شایسته است توضیح مختصری پیرامون آن داده شود.

ابتدا دانشمندان اهل سنت، این روایت را تشریح و تبیین کرده‌اند و کم کم، این امر به آثار شیعی نیز سرایت کرده است.

ابن اثیر جزری می گوید:

کلمه «من» در روایت مخصوص یک نفر نیست بلکه عموم دارد و از طرفی اختصاص به فقهاء هم ندارد. گویانکه سهم بزرگی را در احیای دین دارا هستند. ولی اولی الامر و سلاطین، اصحاب حدیث، قراء، و عاظم، وزهاد نیز در این امر سهیمند...

و پس از آن شروع می کند به شمردن مجددین دین از این گروهها، که برخی از آنان نه تنها مجدد دین نبوده‌اند بلکه از بزرگترین مخربین آن بشمار می آیند و برخی از زاهدانی را هم که مجدد، قلمداد می کند، از تنبل ترین افراد بوده، و در تخریب دین نقش مهمی بازی کرده‌اند.

ولکن مضمون این حدیث از چند جهت مورد اشکال است، براستی آیا می توان گفت، این دین تا کنون سیزده بار، تجدید شده است؟ تجدید دین یعنی پیاده شدن احکام اسلام در جامعه. لا اقل جامعه مسلمین - آیا تا کنون، چنین بوده است و تاریخ این را به ما نشان می دهد؟^۱

خدمت فرهنگ و علمی به اسلام کردن، غیر از تجدید آن است، ظهور یک عالم بزرگوار و محقق، غیر از اصلاح جامعه و مسلمانان می باشد.^۲ نه آنچنان که سیوطی تصور کرده و پنداشته که با نوشتن چند کتاب تاریخی

(۱) در حقیقت پس از دوران صدر اسلام در طول تاریخ هیچگاه اسلام، عظمت و شوکتی را که اکنون در پرتو انقلاب اسلامی به رهبری قائد عظیم الشأن حضرت امام خمینی «دام ظلّه» پیدا کرده است، نداشته و در هیچ عصری همچون امروز، مبانی این دین مبین تحکیم و تجدید نشده و هیچوقت بسان این دوره ندای آن در جهان طنین افکن نشده بود.

(۲) نگاه کنید به «ده گفتار» (۱۱۷) و «بررسی نهضت های اسلامی صد ساله اخیر» ۸-۹.



و روایی و تفسیری و ادبی، مجدد دین می شود، و با غرور می گوید: و
قد رجوت أنتی المُجدد...! این اولا

ثانیاً: آیا همانطور که ابن اثیر جزری گفته مأمون الرشید، مقتدر، وقادر
بالله، اسلام را تجدید کرده اند؟ اگر مأمون را جزء مجددین به حساب
بیاوریم، پس مخرب دین چه کسی خواهد بود؟، و باید همه کسانی را که در
طول تاریخ بر مسلمانان حکم رانده و جنایت کردند، از مصادیق این
حدیث بدانیم.

ثالثاً: روی این حساب شخصیت‌هایی مانند، شیخ صدوق، شیخ
طوسی، شیخ مفید - به گفته کسانی که سید مرتضی را مجدد اول قرن
پنجم شمرده اند - محقق حلی، شهید ثانی، صاحب جواهر، شیخ انصاری،
آخوند خراسانی، شیخ فضل الله نوری و میرزای کوچک شیرازی، از این
رده خارج خواهند بود، به خاطر اینکه مثلاً در وسط قرن، واقع شده اند.

ابعاً: بسیاری از کسانی هم که مجدد، قلمداد شده اند، سالهای
زندگی اینها با اول قرن‌ها تطبیق نمی کند! مثلاً ابن شهر آشوب مازندرانی
متوفای ۵۸۸ هـ. ق و متولد حدود ۴۸۸ یا ۴۸۹ می باشد و نمی توان او را
مجدد اول سده ششم شمرد، نیز شهید اول (ره)، تولدش به سال ۷۳۴ و
شهادتش در تاریخ ۷۸۶ اتفاق افتاده و در اول قرن نهم اصلاً در قید حیات
نبوده است، همچنین به قول استاد شهید آیه الله مطهری (ره) خواجه طوسی
را نمی توان مجدد آغاز سده هفتم به حساب آورد زیرا تولد خواجه در اول
قرن هفتم [۵۹۷] و ظهور و نبوغش در نیمه قرن هفتم و وفاتش در نیمه دوم
آن قرن یعنی سال ۶۷۲ بوده است.^۲



(۱) مؤلف کتاب «زندگینامه علامه مجلسی» در (ج ۱/۲۶۵) آن کتاب، گویا برای دفع این
اشکال می نویسد: «در برخی از روایات کلمه «راس» را ندارد.» ولی ما هرچه در کتابهای مربوطه
تفحص کردیم حدیث را بدین صورت نیافتیم، و در تمام مآخذی که سابقاً یاد شد، لفظ «راس» در متن
روایت وجود دارد بنابراین این سخن ادعائی است بی دلیل.

(۲) ده گفتار، ص ۱۱۶ - ۱۱۵.

پنابیر آنچه گفته شد همانطور که آیه الله شهید مطهری فرموده اند این حدیث فقط از غیر طریق خاصه نقل شده و از حیث سند و متن اشکال دارد و قابل قبول نیست و برای تجلیل و بزرگداشت علمای بزرگ، نیازی به استمداد از چنین روایتی نمی باشد.^۱

(۱) روشن است که مورد بحث ما فقط این حدیث با همه قیود و خصوصیات است و الا روایاتی بدین مضمون که: «در هر زمانی کسانی هستند که دین را از تأویل و تفسیر منحرفین حفظ می کنند و پیرایه ها را از آن می زدایند»، در کتابهای روایی آمده است.

□□□□

قال الباقر (عليه السلام)
الظلم في الدنيا هو الظلمات في الآخرة.
ظلم و ستم در دنیا همان تاریکی و ظلمات در آخرت است.

وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۴۰

